

حاکمیت ملی و آزادی در گذر تاریخ

نقل از: نیم قرن تجربیات و خاطرات مهندس عزت اله سبحانی

اقتصادی استعمار انگلیس مورد نظر بود. پس مبارزات آن روزگار دو وجه داشته یکی وجه آزادیخواهی و یکی مبارزه برای اعمال تسلط بر منابع ملی و بطور کلی دفاع از منافع ملی که صورت مبارزه با استعمار را داشت. بنابراین، آن طور که پاره‌ای از دوستان یا بزرگان مطرح می‌کنند، نهضت ملی صرفاً یک نهضت آزادیخواهی نبود، بلکه نهضت آزادیخواهی ملی بود و منظور از آزادیخواهی ملی، همان معنا و مفهومی است که در علوم سیاسی در خصوص 'حاکمیت ملی' مطرح می‌شود.

در دوره شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۹ آزادی وجود داشت، همه گونه احزاب اعم از چپ و راست و مذهبی و غیرمذهبی در عملکرد خود از آزادی برخوردار بودند. پارلمان هم بود. انتخابات برگزار می‌شد. گرچه در انتخابات تقلبات فراوان صورت می‌گرفت ولی به هر صورت امکان راه‌یابی عده‌ای از شخصیت‌های ملی و مردمی به مجلس وجود داشت. تا حدودی هم حکومت قانون برقرار بود. مطبوعات نیز از قدرت فراوانی برخوردار بودند. یعنی این طور نبود که دولت یا قدرتمندان، هر کاری را که می‌خواستند، بتوانند انجام دهند. ولی با این همه حاکمیت ملی نبود، چرا؟ برای این که علی‌رغم وجود پارلمان و حضور احزاب و... روند اصیل سیاسی کشور، روندی مخفی از افکار عمومی و احزاب و نخبگان ملی و رجیل آزادیخواه کشور بود.

زمانی این روند می‌توانست روند مطلوبی داشته باشد که اراده و تمایلات مردم و نمایندگان آنها در جریان تصمیمات و توافقات سیاسی و اقتصادی با خارج و داخل تعیین کننده باشد. تنها در آن زمان است که می‌توانیم بگوییم آزادی به حاکمیت ملی منجر شده است.

اگر در داخل کشور آزادی وجود داشته و دموکراسی برقرار باشد، ولیکن منابع و ذخایر آن در اختیار و تحت سیطره دیگران باشد، اینجا می‌گویند حاکمیت ملی خدشه‌دار شده یا تأمین نگردیده است. بدین ترتیب اصل حاکمیت ملی از دو مؤلفه اصلی تشکیل می‌شود. یک مؤلفه درونی که با حاکمیت رأی مردم توسط نمایندگان منتخب آنها تعیین می‌شود و یک مؤلفه بیرونی که به حراست از منافع و مصالح و ذخایر بازمی‌گردد. در جریان نهضت ملی، با پیشگامی دکتر مصدق، این دو مؤلفه خود را نشان داد و از این جهت است که می‌توانیم نهضت ملی را نهضت بازاریابی حاکمیت ملی بخوانیم.

گرفتند همچنین روزنامه‌ها و نشریات متعدد و متنوعی یکی پس از دیگری منتشر و شروع به انتقاد از دوران قبل کرده و از ستم و ظلم زمان رضاشاه سخن گفتند. موج انتقادها به روزنامه‌ها محدود نشد و حتی نمایندگان مجلس شورای ملی هم که تا پیش از آن، مدیحه گوی رضاشاه و نظام بودند. به صف منتقدین پیوستند. شاه جدید هم که در آن زمان جوان بی‌تجرب‌های بود، از ترس از دست دادن تاج و تخت خود، در مقابل این انتقادها و فضای جدید اقدام خاصی نمی‌کرد. در نتیجه هر گروه و دسته‌ای با گرایش‌های خاص خود به تبلیغ و فعالیت می‌پرداخت و از این لحاظ یک نوع آشفتگی در کشور پدید آمد. علی‌رغم فضای باز سیاسی، به دلیل برخورد میان گروه‌های سیاسی، نه تنها تحول عمده‌ای در کشور به وقوع نپیوست، بلکه از لحاظ معیشتی، وضعیت مردم به دلیل مسایل ناشی از جنگ و پیامدهای آن وخیم‌تر هم شد.

نهضت آزادیخواهی ملی!

بطور کلی منشاء و زمینه حوادثی که به نهضت ملی منجر شد، دو جریان عمده بود.

جریان اول مقابله و مبارزه با روندی بود که در درون حاکمیت آن روز، به منظور بازگشت به دوره استبداد رضاشاهی و حاکمیت اراده شخص یا گروه معینی صورت می‌گرفت، یعنی مبارزه برای دفاع از آزادی موجود و مخالفت با بازگشت استبداد.

جریان دوم، مسأله استیفای منافع ملی بود. از سال ۱۳۲۶ مسأله نفت و استیفای حقوق ملت و مملکت از شرکت نفت انگلیس و ایران، به‌عنوان سمبل مبارزه با استعمار شناخته شده بود. گرچه استعمار و پیوندهای وابستگی تنها در نفت خلاصه نمی‌شد، ولی در ایران قهارترین و مداخله‌گرترین نیروی استعماری همان شرکت نفت سابق بود. اعمال دخالت و نفوذ این شرکت در همه شؤون و امور سیاسی و اجرایی کشور دیده می‌شد. مناطق نفت‌خیز در جنوب و جنوب غربی کشور کاملاً صورت مستعمره داشت و مأمورین دولت و استناداران، مجبور به دستور گرفتن از شرکت بودند. در تهران نیز شرکت در امور سیاسی و دولتی دخالت بسیار می‌کرد. پس مبارزه در مورد نفت و طرح شدن ترس ملی شدن صنعت نفت تنها یک شعار اقتصادی مبنی بر اعتراض به سهم درآمدهای کشور از نفت جنوب نبود که بالاتر از آن، قطع پد سیاسی، اجتماعی و

مهندس عزت اله سبحانی در بازگویی بخشی از تجربیات مبارزاتی ۵۰ ساله خود، به این نکته راهبردی اشاره کرده است که بعد از اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰، در حالی که مطبوعات و احزاب در اظهار نظرات خود آزاد بودند، چگونه از اشغالگری و تاراج ذخایر ملی غفلت ورزیدند. امید آن می‌رود که در شرایط کنونی و در پرتو آزادی‌های موجود، از مقوله‌های اساسی چون تاراج ثروت‌های ملی و مسایل امنیتی و دفاعی غفلت نورزیم.

اشغال ایران و سقوط استبداد!

سحرگاه سوم شهریور ۱۳۲۰ که ایران از سوی نیروهای متفقین مورد هجوم واقع شد، رضاشاه نیز به واسطه فشار نیروی اشغالگر از سلطنت کناره گرفت و از ایران تبعید شد.

رضاشاه فردی بسیار قدرتمند، ظالم و ستمگر و بنیانگذار فساد اداری، مالی و سیاسی در دوران جدید به شمار می‌رفت. رضاخان که در اساس وابسته به انگلستان بود و در نتیجه کودتای انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ از سوی انگلیسی‌ها بر سر کار آمده بود، پس از یک دوره سردار سپهی و نخست‌وزیری، سرانجام در آبان ۱۳۰۴ با رأی مجلس مؤسسان دایر بر انحلال سلسله قاجاریه، به شاهی برگزیده شد و تشکیل سلسله پهلوی توسط وی اعلام گردید. در دوره حکومت رضاشاه و به ویژه از سال ۱۳۱۰ به بعد، سرکوب، خفقان و حاکمیت رژیم پلیسی در ایران به حد اعلای خود رسید. در دوران رضاشاه، هیچ‌کس بر مال و جان و ناموس خود ایمنی نداشت و همگان در معرض خطر قرار داشتند. این موضوع را من نیز که در آن زمان یازده سال بیشتر نداشتم کاملاً حس می‌کردم و به همین دلیل مردم در آن زمان به این موضوع فکر نمی‌کردند که آیا متفقین حق چنین کاری را دارند یا خیر! یا این که ما ملت مستقلی هستیم و این عمل نیروهای متفقین نقض حاکمیت ملی و استقلال ایران محسوب می‌شود.

پس از اشغال ایران، رضاشاه از سلطنت برکنار شد و پسرش با تلاش افرادی همچون محمدعلی فروغی که پس از علی منصور به نخست‌وزیری رسید، به تخت سلطنت نشست. بر اثر این تغییر و تحول، آزادی‌هایی در صحنه سیاسی پدید آمد و احزاب سیاسی در کشور شکل

